

مکاتب و شیوه های موسیقی

استتیک و شیوه

« باروک »

هیچ زیبایی دل انگیزی نیست که خالی از غرابتی در تناسبات نباشد .
« ادگار پو »

شیوه « باروک » (Baroque) اصلاً مربوط به هنر معماریست و بطور کلی اصطلاح « باروک » بدوره معینی از تاریخ هنرهای پلاستیک اطلاق می شود. این اصطلاح، از راه قیاس در مورد شیوه و استتیک خاصی در موسیقی نیز بکار می رود. ولی مبحث « باروک » از مباحث نسبتاً جدید استتیک موسیقیست و با همه عمومیتی که دارد هنوز عده ای از متخصصان و هنرشناسان ، بخصوص در فرانسه، بر آنند که لفظ و مفهوم باروک در هنر موسیقی معادل درستی ندارد و قابل تطبیق با آن نیست . با اینهمه توجه به استتیک باروک موجب شده است که خصوصیات هنری بسیاری از موسیقی دانان قرنهای گذشته بصورت روشن تری جلوه کند و حتی، در برخی موارد ، پرده ابهام و ظلمت از چهره آنان برداشته شود. از همینرو، و از آنجا که پیش از پیش اصطلاح باروک در کتاب-

های تاریخ موسیقی و مباحث استتیک موسیقی - بخصوص در آلمان و کشور
های آنگلو ساکسون - راه می یابد، جای آن دارد که درباره مفهوم و خواص
شیوه و هنر باروک سخنی بمیان آید.^۱

اصل و مفهوم کلمه باروک

«باروک» اصلاً کلمه ایست بزبان پرتغالی که بمعنی مرواریدی باشکل
و سطح نامرتب - و بنا براین بی ارزش - آمده است. در زبانهای اروپائی
این کلمه مفهومی معادل باعجیب و غریب، نامرتب و نامربوط دارد. اصطلاح
باروک ظاهراً برای نخستین بار بوسیله «دیدرو» فیلسوف فرانسوی قرن
هجدهم و در مورد سبک معماری خاصی بکار رفته است. پس از او بتدریج این
اصطلاح را در مورد هنرهای هنری که دارای خطوط پیچیده و اشکالی مشوش
و آشفته باشد - و منجمله هنر قرن هفدهم اروپا - بکار برده اند.

در آغاز کار لفظ باروک، چون کلمه «گوتیک»، مفهومی تحقیر آمیز و
کنایه دار داشت که هنوز هم در نزد برخی ملل، و منجمله فرانسویان، باقی
مانده است.

همچنانکه گفتیم نخستین بار لفظ باروک بسبب معماری خاصی اطلاق
شد که نمونه و سرمشق آن کلیسای «ژزو» در رم بود، و از آن پس نمونه های
دیگری از آثار هنرهای پلاستیک را بدین نام خواندند.

در اواخر قرن شانزدهم، در اروپای غربی که دستخوش نهضت هنری
«رنسانس» و بحرانهای مذهبی «رفورم» پرتستان و عکس العمل مراجع کاتولیک
در برابر آن شده بود، هنری نو پدید آمد که مشخصات آن پیچیدگی و تراکم
شکلها و تمایل خاصی به عظمت بود.^۲

مشخصات کلی هنر باروک

«باروکسیم»، بمفهوم وسیع و کلی در عالم هنر گرایشی است که بدوره
و زمان معینی اختصاص ندارد و همیشگی و جاودانه است. می توان گفت که

۱ - مطالبی که در این مقاله خواهد آمد مستخرج از رساله دکترای ادبیات است
که در سال ۱۹۵۴ با درجه عالی در دانشگاه استراسبورگ گذرانده شده است.
۲ - در این مختصر متأسفانه مجال بحث مفصل درباره ریشه های فلسفی و مذهبی
و سیاسی این هنر نو نخواهد بود.

هر جا و هر گاه در آثار هنری جنبه تزئینی شدت می یابد و بعد تراکم می رسد،
و همچنین هر گاه هوس ترکیب سبکهای مختلف غلبه می یابد، «باروکیسیم»
در حال تکوین است ...

در همه هنرها پیوسته دو تمایل مشخص و قوی سراغ می توان گرفت که
باهم دیگر متضادند و، چون جزرومد دریا، یکی پس از دیگری خودنمایی
می کند. یکی از این دو تمایل ناشی از نیاز غریزی بنظم و تقارن است که در
نهاد همه ماست. این نخستین تمایلیست که انگیزه و موجب می گردد ماده
هنری (Matière) را برآشند و حک و اصلاح کنند، حدود و حواشی آن را
ساده و هموار سازند و بدان نظم و ترتیبی روشن و مرئی ببخشند. هنر یونان
باستان، شیوه رومی و سبک معروف به باغ فرانسوی از مظاهر این چنین تمایلی
است. این نکته نیز گفتنی است که افراط درجه این تمایل بناچار به طرح های
انتزاعی (Abstrait) منجر می گردد .

و اما جهت تمایل دوم در حقیقت از زیاده روی درجه تمایل نخستین ناشی
می گردد. بدین معنی که روح و طبع آدمی بتدریج از نظم و تقارن بکنواخت
و بی جان خسته می شود و از انتظام هندسی روی برمی تازد، در صدد تقلید نرمش
شکل های طبیعی برمی آید و به غنا و تنوع دنیای نباتات روی می آورد. در این
مرحله است که هنر دستخوش هوس باروک می گردد ...

یکی از استادان استتیک در توجیه این معنی مثالی ذکر می کرد که نقل
آن در اینجا بی فایده نیست. وی می گفت اگر کودکی را در برابر اعلان
مصوری قرار دهید که اشخاص و اشیائی که بر روی آن نقش است با طرح های
بسیار ساده و موجز نموده شده اند، کودک بالطبع احتیاجی حس خواهد کرد
باینکه مدادی بدست گیرد و بچشمان اشخاصی که بر روی اعلان تصویر شده اند
مردمک و مژه بیفزاید و حتی سبیلی نیز بر بالای دهان آنها نقش کند... این
مثال ساده ترین و طبیعی ترین نحوه تظاهر و پیدایش باروک را در بردارد.
بعبارت دیگر می توان گفت که هنر اصلا اشکال و فورم های خود را از
طبیعت بعاریت می گیرد ولی بیان حالات و طبع آدمی را در آنها راه می دهد.
احتیاج غریزی به تقارن (Symétrie) و اعتدال در کلیه آثار هنری بتدریج
بمرحله سادگی، حذف زوائد و تصفیه ای می انجامد که موجب حذف جزئیات

می‌گردد. «باروکسیسم» عکس‌العمل وطفیان طبیعت آدمی بر علیه این تصفیه وایجاز است که بصورت برگشت و تمایل مجدد بسوی همان فورمهای طبیعی اولیه، نمودار می‌گردد.

تنی چند از زیبایی‌شناسان، اصولاً سرتاسر تاریخ هنر را مبارزه‌ای بین تمایلات دو گانه‌ای که اشاره کردیم، و یابین کلاسیسیسم و باروکسیسم شمرده و بدینگونه توجیه و تفسیر نموده‌اند (همانگونه که نیچه کمابیش تضاد بین کلاسیسیسم و رومانتیسم را عمومیت می‌داد). در این صورت باروکسیسم را بایستی حالت روحی خاصی انگاشت که، چون کلاسیسیسم و رومانتیسم، بزمان معینی محدود نمی‌شود و در هر دوره‌ای پدیدمی‌تواند آمد. با اینهمه توجه بدین نکته ضرور است که در عین حال باروکسیسم نیز، باز هم چون کلاسیسیسم و رومانتیسم، بدوره معینی از تاریخ هنر محدود شود و معرف مشخصات کلی و آثار آن دوره باشد.

پیش از آنکه بجهتجوی عوامل باروک در موسیقی بپردازیم و اصولاً موسیقی باروک را مطمح نظر قرار دهیم، بشرح و نقل کلیات و تعریف‌هایی در باره خصوصیات و سبک هنر باروک خواهیم پرداخت تا از این راه آنچه را که می‌توان «روحیه باروک» خواند دریابیم و ببینیم مشخصات کلی هنر باروک تا چه حد و در چه شرایطی باموسیقی قابل تطبیق است؛ زیرا، همچنانکه گذشت، مبحث باروک در موسیقی هنوز گاهی مسأله‌ای قابل تردید شمرده می‌شود. نظرات و اشاراتی که در این بحث مقدماتی خواهد آمد غالباً نقل از هنرشناسان و محققانی است که در این زمینه صاحب نظرند.

در آغاز کار، چنانکه گفتیم، هنر باروک را پدیده انحطاط هنر «رنسانس» در کشورهای کاتولیک و در قرن هفدهم بحساب می‌آورند، و بمعنی اخص، به مکتب «برن» (Bernin) حجار و معمار ایتالیایی قرن هفدهم اطلاق می‌کردند.

«فوسیون» (H. Focillon) نیز در کتاب «زندگی فورم‌ها»، شیوه باروک را همچون پدیده انحطاطی تجزیه و تحلیل می‌کند. وی برای سیر تحول هنری دوره‌ای متشکل از سه مرحله قائلست که عبارتند از ۱- مرحله مقدماتی که در طی آن ماده در جستجوی فورم خود است ۲- مرحله کلاسیک

که موقه اعتدالی بین ماده و فورم برقرار می‌سازد ۳- مرحله انحطاط ، و بقول اوباروک، که در طی آن «... فورمها برای خاطر خود، و همچون موجودی غول‌پیکر نباتی، زندگی و نشوونما می‌کنند». بعقیده «فوسی یون»، پدیده باروک پیوسته واپسین مرحله و نقطه انتهای دوره معینی از سیر تحول هنر است. بدینگونه وی در مورد دوره‌ها و سبک‌های مختلف هنری یک مرحله باروک تشخیص می‌دهد از قبیل مرحله باروک هنر یونان باستان ، باروک سبک «گوتیک» و باروک رومانیک.

«دوبروین» (De Bruyne) در کتاب «طرحی برای فلسفه هنر» برای باروک‌کیسم جنبه‌ای شرقی‌گرایانه و آنرا «پیروزی تزئینات بر ساختمان (Construction)» می‌خواند که اصلاً تمایلی آسیائیت و پیوسته باروکیه و طبع غربی که به کلاسیسیسم متمایل است، ضدیت دارد.

این نکته اخیرالذکر بخصوص بدان سبب پر معنی و درخور تعمق می‌نماید که سبک و طبع باروک از میان کشورهای اروپائی در کشور اسپانی بر فیض‌ترین حد خود می‌رسد، و اسپانی در اثر تماس با اعراب شاید غیر اروپائی-ترین و شرقی‌ترین کشورهای اروپا باشد...

«روسو» (A. Rousseaux) ناقد و ادیب فرانسوی در طی بحثی درباره سبک باروک در ادبیات، باروک‌کیسم را تجلی «اندیشه‌ای که به شک و بی‌قراری پناه می‌آورد» می‌شمارد... وی نهضت مذهبی «رفورم» را در پیدایش باروک‌کیسم مؤثر می‌داند زیرا «رفورم» موجب شد که مسائلی که تا آن زمان حقایقی مطلق شمرده می‌شد، بشک و تردید درهم آمیزد و درباره طبیعت آدمی سئوالاتی مطرح گردد.

در میان تعریف‌های مختلف، و گاه نامتجانسی، که از هنر باروک کرده‌اند و جوه مشترکی می‌توان یافت که اصول و صفات مشخصه استتیک باروک را تشکیل می‌دهند.

و فور حرکت و جنبش از مشخصات آثار باروک است؛ قانون تضاد و ناهم‌رینگی در آنها حکمفرماست. هنر باروک را در وهله اول هنر «حرکت» و «دینامیسم» باید شمرد. برخلاف هنر کلاسیک، که بر فورمهای ساکن و مستقری استوار است، هنر باروک را از فورمهایی که «در پروازند» بازمی-

توان شناخت که به « تمایل به عظمت ، به لایتناهی ، به حد مطلق » تعبیر کرده اند .

گفتیم که هنر باروک را هنر « حرکت » و « دینامیسم » تلقی باید کرد؛ بهمین سبب شیوه باروک اصلاً و ذاتاً با هنر های پلاستیک مخالفت ... از همین روست که در آثار پلاستیک باروک همواره مبارزه و مجادله شدیدی بین شیئی و فورم آن بچشم می خورد تا جایی که گوئی فورم اصلاً منکر قوانین خاص ماده ایست که بایستی بدان شکلی خارجی ببخشد .

هنگامی که يك مجسمه یا يك نمای معماری باروک را می نگریم بی درنگ حالت حرکت و « گریز » خاصی در آن احساس می کنیم . نقاشی باروک غالباً این احساس را برمی انگیزد که گوئی اشخاص پرده نقاشی می خواهند از درون چهارچوب بیرون آیند ؛ فضائی که با چهارچوب پرده نقاشی محدود شده است ، بوسیله فورمها و اشکال مدور و گردانی بزرگتر بنظر می آید و « عمیق » جلوه می کند . در اثر باروک تقارن و توازن کلاسیک بکلی ناپدید می شود ، رابطه بین قسمتهای مجزا می گسند ، هر جزء و قسمتی در مجموعه اثر مفهومی خاص بخود می گیرد .

هنر باروک هنری انتزاعی نیست بلکه هنری تقلید بست و ، همچنانکه گذشت ، فورمهای خود را از طبیعت می گیرد . ستون پیچ و تاب دار يك بنای باروک احتمالاً تقلیدی از درخت است ...

« روسو » که ذکرش گذشت می نویسد « ... آب ، که روح متحرک معماری باروک است ، در شعر باروک نیز مقامی خاص دارد زیرا بیان و تجسم حرکت است ... » وی سپس می افزاید « ... اگر فرضاً در زیر یکی از نماهای خارجی بنائی متعلق بدوره پیش از کلاسیک حوضی با آب روان و تند قرار دهیم و تصویری را که بر آب منعکس می شود نگاه کنیم ، می بینیم که خطوط ، موج می خورند ، خم می شوند ؛ نقش های ثابت بجنبش در می آیند و بخود می پیچند ... این بارو کیسم در حال حرکت است ... »

برخلاف هنر کلاسیک که دارای نظم و اعتدالی درونیست و در خارج از خود چیزی نمی جوید ، یکی دیگر از مشخصات هنر باروک اینست که اثر هنری گوئی می کوشد بایننده رابطه ای برقرار کند ، ویرا جلب نماید و

بهر نحوی شده است تحت تأثیر بگیرد ... در این راه در اثر باروک تمهیدات و «ظاهر سازی» های خاصی بکار می رود؛ فی‌المثل در پرده نقاشی همواره تمایلی مشهود است که، منجمله از راه تضاد سایه و روشن، عمقی - که بر سطح هموار پرده وجود ندارد - القاء گردد...

خانم «کلر کس» (S.Clerex)، که مؤلف کتاب بسیار پرارجی درباره موسیقی باروک است، نیز بهمین «تمایل بجلب توجه» اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که «جستجوی وسائل و «افه» هائی که بیش از پیش شگفت‌انگیز باشد ایجاب می‌کند که در آثار هنری، از طرفی مواد اولیه غنی بکار رود و از طرف دیگر از کلیه امکانات و تمهیدات فنی استفاده شود. بهمین سبب است که هنر باروک از سوئی به تغییر و تحریف اشکال و از سوی دیگر به «ویرتووزیته» و هنر نمائی فنی می‌انجامد ...»

در شماره آینده : شیوه باروک در موسیقی

• ۵



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

